



گفت‌وگوی روزنامه صبا با مرتضی حکاکیان، کارگردان فیلم کوتاه «لونا»

حذف، مهم‌تر از توضیح است

معصومه دهقان

گفت‌وگو



«لونا» ساخته‌ی مرتضی حکاکیان، دنیایی سوررئال و در عین حال انسانی را به تصویر می‌کشد؛ جایی که انسان‌ها برای رسیدن به معشوق، به لاک‌پشت تبدیل می‌شوند و سکوت، زبان دوم‌شان می‌شود. این فیلم کوتاه با ریتم کند، میزانشن‌های دقیق و طراحی مینیمال صحنه، عشق و روابط انسانی را از خلال فرم و نماد به مخاطب نشان می‌دهد. حکاکیان در گفت‌وگو با «صبا» از ایده‌های شکل‌دهنده به این جهان، انتخاب لاک‌پشت به عنوان نماد عشق و تجربه‌ی خود در سینمای کوتاه سخن می‌گوید.



آن‌ها فقط نقش مکمل ندارند؛ نسخه‌های دیگر همان مسئله‌ی اصلی‌اند. هرکدام شکلی از عشق کنترل‌شده، سرکوب‌شده یا حرف‌های ناگفته را نمایندگی می‌کنند و نسبت‌شان با پسرک، روایت را چندلایه می‌کند.

○ چطور روابط روان‌شناختی در این جهان حفظ شد؟

هر شخصیت چیزی می‌خواهد و چیزی را پنهان می‌کند. همین تضادها رفتارها را باورپذیر نگه می‌دارد.

○ «لونا» با وجود ساختار نمادین، مخاطب جشنواره‌ای پیدا کرد. دلیلش چیست؟

فکر می‌کنم به خاطر صداقت فیلم است. فیلم شعار نمی‌دهد و جواب قطعی هم نمی‌دهد؛ سؤال می‌سازد و فضا می‌دهد تا تماشاگر تجربه‌ی خودش را وارد فیلم کند.

○ مهم‌ترین درس شما از این فیلم کوتاه چه بود؟

در فیلم کوتاه، حذف مهم‌تر از اضافه کردن است. اگر تصویری کار می‌کند، نباید توضیح داد؛ باید به هوش مخاطب اعتماد کرد.

○ آینده سینمای کوتاه ایران را چطور می‌بینید؟

سینمای کوتاه ایران به سمت جسارت فرمی حرکت می‌کند، هرچند موانع هنوز وجود دارد. به‌کارگیری سبک‌ها و ژانرهای کمتر دیده‌شده می‌تواند خلأ تنوع ژانری در سینمای کوتاه ما را پر کند.

○ صحبت پایانی

«لونا» تلاشی بود برای کند کردن زمان. اگر فیلم بتواند حتی چند دقیقه مخاطب را از شتاب همیشگی جدا کند، کارش را کرده است.

کاملاً واقعی بمانند و تبدیل‌ها مثل یک عارضه‌ی طبیعی وارد زندگی شوند. وقتی احساسات واقعی‌اند، مخاطب حتی اتفاق غیرواقعی را هم می‌پذیرد. طراحی صحنه‌ی مینیمال و حرکت‌های ساده‌ی دوربین به طبیعی‌تر شدن فضا کمک کرد.

○ نورپردازی و صحنه‌آرایی مینیمال چه نقشی در فضای فیلم داشت؟

حذف جزئیات اضافی باعث شد نگاه تماشاگر روی بدن‌ها، حرکت‌ها و فاصله‌ها متمرکز شود. این سادگی تخیل مخاطب را فعال‌تر می‌کند و حس رازآلود را بالا می‌برد. حتی انتخاب قاب عریض هم از همین منطق می‌آمد.

○ ریتم فیلم چطور شکل گرفت؟

ریتم بر اساس سکوت یا کم‌گویی طراحی شد. هر جا شخصیت‌ها نمی‌توانند جلو بروند، زمان هم کند می‌شود. لحظات احساسی کوتاه و دقیق بلافاصله با مکث پاسخ می‌گیرند تا احساسات گل‌درشت نشوند.

○ انتخاب شارایل قربانی برای نقش اصلی چگونه انجام شد؟

انتخاب او بیشتر به کنترل انرژی اش برمی‌گشت تا توانایی بدنی صرف. بلد بود کم‌حرکت باشد، اغراق نکند و با نگاه بازی کند. در تست‌ها راه رفتن، ایستادن و نگاه کردن مهم‌تر از دیالوگ بود.

○ چطور بازیگران را از نماد شدن دور نگه داشتید؟

تأکید بر این بود که هر رفتار دلیل شخصی داشته باشد. تمرین‌ها روی جزئیات روزمره متمرکز بود تا حتی در فضای سوررئال، شخصیت‌ها واقعی بمانند.

○ دکتر و پرستار چه نسبتی با روایت دارند؟

که «نگفتن» خودش کنش باشد. در «لونا» سکوت خلأ نیست؛ زبان دوم شخصیت‌هاست. فاصله‌ها، جهت‌نگاه‌ها و ایستادن‌ها جای دیالوگ را می‌گیرند.

○ فیلم جهانی سوررئال دارد. چه قواعدی برای این جهان تعریف کردید تا مخاطب با آن همراه شود؟

در رئالیسم این آسایشگاه، دنیا واقعی است اما کمی از تنظیم خارج شده. شخصیت‌ها خیلی از امر عجیب تعجب نمی‌کنند، توضیح زیادی داده نمی‌شود و دوربین قضاوت‌گر نیست. همین قواعد ساده کمک می‌کند تا تماشاگر سریع با منطق جهان فیلم کنار بیاید.

○ چرا لاک‌پشت؟ این نماد چه لایه‌هایی به روایت اضافه کرد؟

لاک‌پشت برای من موجودی است بین ماندن و پنهان شدن. نه قهرمان است و نه نماد عاشقانه‌ی رایج. هم محافظ دارد، هم تنهایی. خانه‌اش را روی دوش می‌کشد. انتخابش به این خاطر بود که عشق همیشه زیبا و سریع نیست؛ گاهی کند، سنگین، خسته‌کننده و بسیار سخت است، اما دوام دارد.

○ در معرفی فیلم به رئالیسم جادویی اشاره کرده‌اید. چطور تعادل میان واقعیت و امر غیرواقعی حفظ شد؟

در رئالیسم جادویی، اگر عنصر غیرواقعی زیاد شود، همه چیز فرو می‌ریزد. سعی کردم روابط انسانی

○ در «لونا» انسان‌ها به لاک‌پشت تبدیل می‌شوند تا به معشوق برسند. این تبدیل نمادین چطور از یک تصویر ذهنی به فرم سینمایی رسید؟

ایده‌ی تبدیل انسان به لاک‌پشت از یک تجربه‌ی شخصی شکل گرفت؛ از این احساس که وقتی نشان می‌دهد. این تبدیل از ابتدا قرار نبود یک اتفاق عجیب یا شوک‌آور باشد، بیشتر یک وضعیت درونی بود که به تدریج شکل بیرونی گرفت. مشغول بودن به ادبیات و داستان‌های کوتاه هم در شکل‌گیری این نگاه بی‌تأثیر نبود. ساختار روایت عمداً طوری چیده شد که این تبدیل، نتیجه‌ی مسیر باشد نه صرفاً یک غافلگیری روایی. در طراحی صحنه و تدوین، با تکرار، مکث و حذف توضیح، سعی کردم این حس تقویت شود تا مخاطب آن را تجربه کند، نه اینکه صرفاً تحلیلش کند.

○ شما از محدودیت‌های ارتباط کلامی و رودربایستی انسان‌ها به عنوان نقطه شروع روایت استفاده کرده‌اید. این مفاهیم چطور در میزانشن‌ها ترجمه شد؟

آدم‌ها اغلب کنار هم هستند اما در یک راستا نیستند. میزانشن‌ها طوری طراحی شد



بدون کالری
زیرو

